

## آیا امور واقع سلبی می‌توانند مشکل گزاره‌های صادق سالبه را حل کنند؟<sup>۱</sup>

محسن زمانی<sup>۲</sup>

پژوهشگاه دانش‌های بنیادی

### چکیده

گزاره‌های صادق سالبه برای اصل صادق‌سازی مشکل می‌آفرینند. شهوداً چنین گزاره‌هایی نه به سبب وجود چیزی یا چیزهایی، بلکه به سبب عدم چیز یا چیزهایی صادق اند. در حالی که اصل صادق‌سازی لازم می‌آورد که گزاره‌های صادق به سبب وجود چیز یا چیزهایی صادق باشند. برای حل این مشکل یا باید اصل صادق‌سازی را بازبینی کرد یا به هستان‌شناسی مختار چیزی افزود. حکم به وجود امور واقع سلبی از جمله هزینه‌های متافیزیکی‌ای است که برخی برای حفظ اصل صادق‌سازی پرداخته اند. در این مقاله ابتدا مقدماتی درباره‌ی اصل صادق‌سازی و مشکلی که گزاره‌های صادق سالبه برای آن می‌آفریند، می‌آورم. پس از توضیحی کوتاه درباره‌ی راه‌حل‌های ممکن، در ادامه‌ی مقاله به یکی از آن‌ها، توسل به امور واقع سلبی، می‌پردازم. ابتدا نشان می‌دهم کدام خوانش از امور سلبی مناسب‌تر است. سپس با رد برخی اشکال‌هایی که به این خوانش وارد کرده اند، نشان می‌دهم که این به‌ترین خوانش هم با سه اشکال مواجه است.

**واژگان کلیدی:** صادق‌ساز، گزاره‌های صادق سالبه، قطبیت، تعهد وجودی.

---

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۱۱/۲۲ تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۳/۵

۲. پست الکترونیک: zamani.mohsen@gmail.com

### مقدمه

مطابق فهم متعارف، گزاره‌های صادق (حداقل آن‌ها که با جملات تحلیلی بیان نمی‌شوند) خبر از جهان می‌دهند؛ یعنی می‌گویند جهان چگونه هست. پس گزاره‌ای نمی‌تواند صادق باشد، مگر این که راجع به امر یا اموری در جهان باشد. به عبارت دیگر هر صدقی مبنایی دارد:

(۱) گزاره‌های صادق (یا حداقل دسته‌ی مهمی از آن‌ها) پایگانی در جهان دارند و ربطی با باشنده‌های آن.

و باز طبق فهم متعارف، رابطه‌ی بین جهان و گزاره‌ها، رابطه‌ای پادمتقارن<sup>۲</sup> است. یعنی گزاره‌های صادق به سبب وجود باشنده‌ای یا باشنده‌هایی صادق اند و در مقابل چنین نیست که باشنده‌ای یا باشنده‌هایی به سبب صدق گزاره‌ای یا گزاره‌هایی وجود داشته باشند. به عبارت دیگر:

(۲) باشنده‌ها موجب صدق گزاره‌های صادق اند و صدق گزاره‌های صادق، موجب باشنده‌ها نیستند.

سابقه‌ی این بحث را، مانند بسیاری از مسایل فلسفه، به ارسطو هم رسانده اند.<sup>۳</sup> ادعا شده است که برخی از فیلسوفان معاصر، از جمله هوسرل، راسل و آستین، این دو نکته‌ی اخیر را، البته با الفاظ دیگری، صورت‌بندی کرده اند. اما از دهه‌ی ۱۹۸۰،<sup>۴</sup> این مباحث با اصطلاح‌های

---

۱. اگر حامل صدق را چیزی جز گزاره بدانیم، باید عبارت را تغییر دهیم. من قول غالب را بیان کردم. فاکس «ادعا» (claim) را به عنوان عبارتی خنثی به کار می‌برد که می‌تواند جمله، گزاره، اظهار، حکم یا هر امر دیگری باشد که حامل صدق شمرده می‌شود:

2. Asymmetric; Fox, J. F., "Truthmaker", *Australasian Journal of Philosophy* 65, 1987, p.188.

۳. حداقل در نقل‌قول‌هایی که از ارسطو آورده‌اند تا نشان دهند به چنین روی‌کردی قائل است، تأکید بر پادمتقارن بودن این رابطه است تا ماهیت حامل صدق و صادق‌ساز:

Aristotle, *The Complete Works of Aristotle: The Revised Oxford Translation*, Edited by Jonathan Barnes. Vol. 1984. Princeton: Princeton University Press, 1991, 14b9-14b23.

۴. ظاهراً مولیگان و هم‌کاران این اصطلاح را وارد مکتوبات فلسفی کرده‌اند.

Muligan, K., Peter Simons, and Barry Smith, "Truth-Makers", *Philosophy and Phenomenological Research* XLIV, 1984, pp.287-321.

هایل و آرمسترانگ به فضل تقدم س.ب. مارتین (C.B. Martin) در جعل اصطلاح "truthmaker" اشاره می‌کنند.

«صادق‌ساز<sup>۱</sup>» و «صادق‌سازی<sup>۲</sup>» بیان شده است.<sup>۳</sup> صادق‌سازی همان رابطه‌ی پادمتقارن بین گزاره‌های صادق و باشنده‌ها است و صادق‌ساز گزاره‌ای صادق، همان باشنده‌ای است که سبب صدق آن گزاره است. با وضع این اصطلاح‌ها، (۱) و (۲) را می‌توان، به ترتیب، این‌گونه بیان کرد:

هر گزاره‌ی صادقی (یا حداقل هر گزاره از دسته‌ی مهمی از گزاره‌های صادق) صادق‌سازی دارد.

رابطه‌ی صادق‌سازی رابطه‌ای است پادمتقارن بین باشنده‌ها و گزاره‌ها.

برای عطف نظر به صادق‌سازی و صادق‌سازها، علاوه بر تبیین دو شهودی که آمد، انگیزه‌هایی نیز برشمرده اند. از جمله این که پس از تارسکی<sup>۴</sup>، پرسش از ماهیت رابطه‌ی بین زبان و جهان، که مبهم و متافیزیکی<sup>۵</sup> به نظر می‌رسید، جای خود را به پرسشی، علی‌الادعا، واضح‌تر درباره‌ی نظریه‌ی مجموعه‌ها و اموری معناشناسانه داد؛ پرسشی که پاسخ به آن درباره‌ی ماهیت رابطه‌ی زبان و جهان بی‌طرف است. اما، از جمله به سبب همین بی‌طرفی، روی‌کردهای صرفاً معناشناسانه به صدق، به حاق مفهوم صدق دست نمی‌یابند.<sup>۶</sup> ناخرسندی‌هایی از این دست انگیزه‌ای شد برای این که هستان‌شناسی صدق<sup>۷</sup> جای‌گاه خود

Armstrong, D. M., *Truth and Truthmakers*, Cambridge, Cambridge University Press, 2004, p.5.

Heil, J., *From an Ontological Point of View*, Oxford, Clarendon Press, 2003, p.61.

که البته من ردی از آن نیافتم.

1. truthmaker
2. truthmaking

۳. برای تاریخچه‌ی مختصر از مفهوم صادق‌سازی، و نه الزاماً این اصطلاح، نک:

Muligan, Simons and Smith, "Truth-Makers", pp.287-8.

Armstrong, D. M., *Truth and Truthmakers*, pp.xi-xii&4-5.

Merricks, T., *Truth and Ontology*, Oxford, Clarendon Press, 2007, pp.1-2.

4. Tarski, A., "The Semantic Conception of Truth and the Foundations of Semantics." *Philosophy and Phenomenological Research* 4, 1944.

۵. مشخص است که متافیزیکی تحت تأثیر روی‌کرد مسلط در فلسفه‌ی تحلیلی در، مخصوصن، نیمه‌ی اول قرن بیستم، طنینی منفی دارد.

۶. برای تفصیل چنین نقدی به روی‌کرد معناشناسانه به صدق، مثلاً، نک:

Putnam, H., *Meaning and the Moral of Sciences*, London, Routledge and Kegan Paul, 1978, p.25n.

7. the ontology of truth

را باز یابد.<sup>۱</sup> برخی دیگر، مانند سایدرا<sup>۲</sup> مدعی اند که توسل به صادق‌سازی و صادق‌سازها، دست متقلباتی که می‌خواهند علی‌رغم آن که برخی گزاره‌ها را صادق می‌دانند، از تعهد هستان‌شناسانه‌ی ملازم آن شانه خالی کنند، رو می‌کند. مثلاً رایلی حالات ذهنی را اموری استعدادی<sup>۳</sup> می‌داند، هر چند این امور استعدادی خبر از وضعیت‌امورهای مشاهده‌تی یا مشاهده‌ناپذیر نمی‌دهند. یعنی اگرچه گزاره‌ای از تحقق آن خبر می‌دهد، چیزی در جهان آن را صادق نمی‌کند. در مقابل باورمند به اصل صادق‌سازی (اصلی که قرار است دو شهود پیش‌گفته را صورت‌بندی کند و جلوتر به آن خواهیم پرداخت)، هر گزاره‌ی صادق‌استعدادی را، مانند هر گزاره‌ی صادق دیگری، مستلزم وجود وضعیت‌اموری در جهان می‌داند. به زبان فنی‌تر، صدق هر گزاره‌ی صادق‌استعدادی را منوط به تحقق امری فعلی<sup>۴</sup> می‌داند. باورمند به به اصل صادق‌سازی باور داشتن به گزاره‌های صادق، بی‌پذیرش تعهدی هستان‌شناسانه، را تقلب می‌داند.<sup>۵</sup>

برای توجیه اصل صادق‌سازی، هم‌چنین ادعا شده است که این اصل در داوری بین اطراف برخی مناقشه‌های فلسفی مثلاً مناقشه‌ی بین حال‌گرایی<sup>۶</sup> و دوام‌گرایی<sup>۷</sup> دیگر هم به کار می‌آید.<sup>۸</sup> به هر حال من در این مقاله به انگیزه‌های مطرح شدن صادق‌سازی و وافی به انگیزته بودن آن‌ها نمی‌پردازم.<sup>۱</sup>

---

۱. این انگیزه را برای اصل صادق‌سازی، و ارجاعات به تارسکی و پاتنم، از Muligan, Simons and Smith "Truthmaker", pp.287-9. نقل کردم.

2. Sider, T., *Four-Dimensionalism: an Ontology of Persistence and Time*, Oxford, Clarendon Press, 2001.

3. dispositional

4. categorical

۵. برای تفصیل بیشتر درباره‌ی نسبت صادق‌سازی و منوط به ویژگی‌های فعلی ندانستن ویژگی‌های استعدادی نک. (اولی غیرهم‌دل با اصل صادق‌سازی و دومی و سومی هم‌دل با آن):

Merricks, M, Trenton, *Truth and Ontology*, pp.158-66. & Heil, J., *From an Ontological Point of View*, pp.61-2. & Armstrong, D. M., *Truth and Truthmakers*, pp.1-2.

6. presentism

7. eternalism

۸. گفتنی است که سایدرا، تقلب را به معنی توسل به ویژگی‌های مشروط (hypothetical) می‌داند.

ویژگی‌هایی که ورای آن‌چه آن‌ها را محقق می‌کند می‌روند. مثلاً ویژگی پیش از این دایناسوردار بودن برای کره‌ی زمین را چنین ویژگی‌ای می‌داند.

### تعاریف و مفروضات

در این بخش بی‌آن‌که به مناقشه‌هایی که در تعریف اصل صادق‌سازی مطرح شده است، روایتی از این اصل که در ادامه‌ی مقاله مفروض است و تعریف برخی مفاهیم مربوط را به دست می‌دهم.

طبق یکی از روایات مقبول از اصل صادق‌سازی، رابطه‌ی صادق‌سازی رابطه‌ی ضروری کردن<sup>۲</sup> است، اگر این روایت پذیرفته شود و علاوه بر آن بپذیریم که همه‌ی گزاره‌های صادق، صادق‌ساز دارند، می‌توان چنین صورت‌بندی‌ای برای اصل صادق‌سازی پیشنهاد کرد:

اصل حداکثرگرایی صادق‌سازی (TMM): هر گزاره‌ی صادقی صادق‌سازی دارد؛ یعنی به ازای هر گزاره‌ی  $P$ ، اگر  $P$  صادق باشد، آن‌گاه باشنده‌ای چون  $e$  وجود دارد چنان‌که به ازای هر جهان ممکن  $w$ ، اگر  $e$  در  $w$  وجود داشته باشد، آن‌گاه  $P$  در  $w$  صادق است.

اما چنین پیشنهادی دچار مشکلاتی است. طبق TMM، هر باشنده‌ای صادق‌ساز هر گزاره‌ی ضروری‌ای است. چون در هر جهان ممکن که آن باشنده وجود داشته باشد، آن گزاره‌ی ضروری صادق است، چون آن گزاره‌ی ضروری در هر جهان ممکن صادق است. ولی شهوداً لیوان آب مقابل من صادق‌ساز قضیه‌ی فرما نیست.

برای حل این مشکل پیشنهادهای چندی مطرح شده است. یک پیشنهاد اولیه این است دایره‌ی گزاره‌هایی که صادق‌ساز دارند، به گزاره‌های امکانی محدود شود. یعنی، در مقابل حداکثرگرایی در صادق‌سازی، محدودگرایی در صادق‌سازی<sup>۳</sup> اختیار شود<sup>۴</sup>:

محدودگرایی در صادق‌سازی (TMR): هر گزاره‌ی ممکن صادقی صادق‌سازی دارد؛ یعنی به ازای هر گزاره‌ی ممکن  $P$ ، اگر  $P$  صادق باشد، آن‌گاه باشنده‌ای چون  $e$  وجود دارد

---

Sider, T., *Four-Dimensionalism: an Ontology of Persistence and Time*, p.41.

۱. برای سیاهه‌ای مجمل از انگیزه‌های مطرح‌شده برای اصل صادق‌سازی نک:

Beebe, H., and Julian Dodd., "Introduction" In *Truthmakers*, edited by Helen Beebe and Julian Dodd, 1-16. Oxford, Oxford University Press, 2005.

2. necessitation

3. truthmakerrestrictivism

۴. مشابه این اصطلاح (restrictivism about truthmaker) در مناقشه‌ی دیگری درباره‌ی صادق‌سازها و به معنایی متفاوت از آن‌چه من مراد کردم، در این مقاله آمده است.

Lowe, E. J., and Adolf Rami., "Adendum to "Truthmakers, Entailment and Necessity"" In *Truth and Truth-Making*, edited by Edward Jonathan Lowe and Adolf Rami, 98–101. Stocksfield: Acumen Publishing, 2009.

چنان که به ازای هر جهان ممکن  $w$  اگر  $e$  در  $w$  وجود داشته باشد، آن گاه  $P$  در  $w$  صادق است. دیگر گزاره‌ها صادق‌ساز ندارند.

طبق این روایت از اصل صادق‌سازی، هر صادق‌ساز می‌تواند چندین گزاره را صادق کند، از جمله بدین خاطر که جمع پارشناسانه‌ی چند وضعیت‌امور، خود وضعیت‌اموری است. مثلاً تمام وضعیت‌امورهای این اتاق هم صادق‌ساز این «صندلی‌ای در این اتاق هست» است و هم صادق‌ساز «کتاب روی میز است» و ... در حالت کلی، اگر باشنده‌ای صادق‌ساز گزاره‌ای باشد، جمع پارشناسانه‌ی آن باشنده و هر باشنده‌ی دیگری نیز صادق‌ساز همان گزاره است، چون این جمع پارشناسانه نیز صدق آن گزاره را ضروری می‌کند. در این صورت هر گزاره‌ی صادقی پرشمار صادق‌ساز دارد؛ اگر تعداد باشنده‌ها بی‌نهایت باشد، هر گزاره‌ی صادقی بی‌شمار صادق‌ساز دارد. اما تمام وضعیت‌امورهای این اتاق را صادق‌ساز گزاره‌ی «الکترونی وجود دارد که اسپین فلان دارد» دانستن، با شهود پس پشت صادق‌سازی سازگار نیست. به نظر می‌رسد صادق‌ساز یک گزاره‌ی صادقی چیزی است که مسوول صادق شدن آن گزاره است. وضعیت پنجره‌ها، نور اتاق، مقدار چای لیوان روی میز و ... به صدق «الکترونی وجود دارد که اسپین فلان دارد» بی‌ربط است. به نظر می‌رسد بخشی از این صادق‌ساز هم برای صدق آن گزاره کافی است. چنین بخشی را صادق‌ساز حداقلی<sup>۱</sup> می‌نامند:

صادق‌ساز حداقلی: کوچک‌ترین بخش صادق‌ساز هر گزاره‌ی صادق است که صادق‌ساز آن گزاره است.<sup>۲</sup>

در مثال بالا، چنین کوچک‌ترین بخشی اسپین فلان داشتن بهمان الکترون است. چنان که این مثال نشان می‌دهد، ممکن است یک گزاره بیش از یک صادق‌ساز حداقلی داشته باشد. پذیرفتنی است که تنها صادق‌سازهای حداقلی را صادق‌ساز بدانیم. زیرا آن‌چه در واقع مسوول صدق گزاره‌ای صادق است، صادق‌ساز حداقلی آن است. از این رو کسانی چون رودریگوئز-پیرا تنها صادق‌ساز حداقلی را صادق‌ساز دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

با این تدقیق چنین صورت‌بندی‌ای از اصل صادق‌سازی مقبول‌تر است:

1. minimal truthmaker

2. Restall, G., "Truthmakers, Entailment and Necessity", *Australasian Journal of Philosophy* 74, 1996, p.332. & *Truth and Truthmakers*, pp.19-21.

3. Rodriguez-Pereyra, G., "Truthmakers, Entailment, and the Conjunction Thesis", *Mind* 115, 2006, pp.978-79.

محدودگرایی در صادق‌سازی (TMR): هر گزاره‌ی ممکن صادقی صادق‌سازی حداقلی دارد؛ یعنی به ازای هر گزاره‌ی ممکن  $P$ ، اگر  $P$  صادق باشد، آن‌گاه باشنده‌ای چون  $e$  وجود دارد چنان‌که به ازای هر جهان ممکن  $w$ ، اگر  $e$  در  $w$  وجود داشته باشد، آن‌گاه  $P$  در  $w$  صادق است و هیچ بخشی از  $e$  چنین ویژگی‌ای ندارد. دیگر گزاره‌ها صادق‌ساز حداقلی ندارند.<sup>۱</sup>

تا پایان مقاله، این صورت‌بندی از اصل صادق‌سازی را پیش‌فرض می‌گیرم.

### صادق‌سازی و گزاره‌های صادق سالبه

چنان‌که آمد، طبق اصل صادق‌سازی، حداقل هر گزاره‌ی غیرضروری صادقی، به سبب وجود صادق‌سازی در جهان صادق است. اما شهوداً گزاره‌های سالبه‌ی صادق هم وجود دارند که، حداقل در بدو نظر، نه به سبب وجود چیزی یا چیزهایی، که به سبب عدم‌چیزی یا چیزهایی صادق اند. به این گزاره‌ها توجه کنید:

(۳) تک شاخ وجود ندارد.

(۴) در این اتاق اسباب‌آبی‌ای وجود ندارد.

(۵) این میز قرمز نیست.

(۶) تک‌شاخ تخم‌گذار نیست.

این گزاره‌ها به ترتیب سلب وجود کلی، سلب وجود موضعی، سلب صفت از شیء‌ای موجود و سلب صفت از امر ناموجود می‌کنند.<sup>۲</sup> این گزاره‌ها با توجه به ماهیت سلبی‌شان، به سبب عدم تحقق باشنده یا باشنده‌هایی صادق اند؛ نه، چنان‌که ملازم اصل صادق‌سازی است، وجود باشنده یا باشنده‌هایی.

---

۱. صادق‌سازی حداقلی داشتن تمام گزاره‌های صادق، محل مناقشه است. بنگرید به استدلال هوشمندانه‌ی رستال علیه صادق‌ساز حداقلی داشتن همه‌ی گزاره‌ها:

Restall, G., "What Truthmakers Can Do For You", *Automated Reasoning Project, Australian National University, Canberra, 1995.*

۲. من در این مقاله فرض می‌کنم که همه‌ی گزاره‌های امکانی صادق، صادق‌ساز حداقلی دارند. چون اسناد هر صفتی به امر ناموجود نادرست است، پس، با توجه به اصل طرد شق ثالث، نفی هر صفتی از امر ناموجود درست است.

مولنار در مقاله‌ی اکنون کلاسیک شده‌ی خود مسأله را این‌گونه صورت‌بندی کرده است:<sup>۱</sup>

(۷) جهان تمام اموری است که وجود دارد.

(۸) هر چه هست به نحو ایجابی<sup>۲</sup> هست.

(۹) برخی ادعاهای سلبی درباره‌ی جهان صادق اند.

(۱۰) هر چه صادق است، به سبب وجود چیزی در جهان صادق است.

چنان‌که مثال‌های (۳)–(۶) نشان می‌دهند، این چهار حکم متعارض با هم به نظر می‌رسند، هرچند هر کدام منفرداً شهودی و پذیرفتنی می‌نمایند.

حداقل چهار نوع شیوه‌ی برخورد با این مسأله ممکن است:

الف- نفی تعارض چهار حکم فوق. یعنی یافتن اموری ایجابی که بتوانند صادق‌ساز گزاره‌های صادق سلبی باشند. مانند: امر ایجابی ناسازگار با صدق گزاره‌های صادق سالبه. این راه‌حل را راه‌حل ناسازگاری<sup>۳</sup> خوانده‌اند. برخی مدافعان این سنخ راه‌حل‌ها عبارت‌اند از: دموس<sup>۴</sup>، چین و پیگدون<sup>۵</sup> و کمرون<sup>۶</sup>.

ب- نفی (۷)؛ یعنی پذیرش اموری که تقرر<sup>۷</sup> دارند ولی وجود<sup>۸</sup> ندارند. تا آن‌جا که من دیده‌ام، کسی صریحاً این راه‌حل را برای حل مشکل صدق‌های سالبه مطرح نکرده است، اما برخی پذیرفته‌اند که راه‌حل ممکن است؛ مثلاً: مولنار<sup>۹</sup> و آرمسترانگ<sup>۱۰</sup>.

ج- نفی (۸)؛ یعنی قائل بودن به وجود امور سلبی. آنان که این راه‌حل را خرسندکننده یافته‌اند، امور سلبی گوناگونی را به هستان‌شناسی خود راه داده‌اند: امور واقع سلبی<sup>۱۱</sup>،

1. Molnar, G., "Truthmakers for Negative Truths", *Australasian Journal of Philosophy* 78, 2000, pp.72–86.
2. positive
3. incompatibility solution
4. Demos, R., "A Discussion of Certain Types of Negative Propositions", *Mind* 26, 1917, pp.188–96.
5. Cheyene, C., and Pigenen Charles, "Negative Truths from Positive Facts", *Australasian Journal of Philosophy* 84, 2006, pp.249-65.
6. Cameron, R., "How to be a Truthmaker Maximalist", *Noûs* 42, 2008, pp.410-21.
7. being
8. existence
9. Molnar, G., "Truthmakers for Negative Truths", p.77.
10. Armstrong, D. M., *truths and truthmakers*, p.54.
11. negative facts



تمامیت امور واقع<sup>۱</sup>، فقدان<sup>۲</sup> و قطبیت<sup>۳</sup>. برخی مدافعان این راه‌حل‌ها به ترتیب عبارت اند از: از: راسل<sup>۴</sup>، آرمسترانگ<sup>۵</sup>، مارتین<sup>۶</sup> و بیل<sup>۷</sup>.  
د- نفی (۱۰). یعنی رد اصل صادق‌سازی یا حداقل جای‌گزین کردن آن با اصلی دیگر، چنان که شهود پس پشت این اصل را برآورد مثلاً با محدود کردن آن به گزاره‌های ایجابی مانند بیگلو<sup>۸</sup> و لوییس<sup>۹</sup>.  
در ادامه‌ی این مقاله تنها به روی کرد ج می‌پردازم.

### توسل به امور واقع سلبی

راسل امر واقع را «نوعی از چیزها که گزاره را صادق یا کاذب می‌کند» می‌داند<sup>۱۰</sup> و چون امور واقع ایجابی یارای صادق کردن گزاره‌های صادق سالبه را ندارند، به امر واقع سلبی متوسل می‌شود. به عبارت دیگر جهان علاوه بر امور واقع ایجابی، مشتمل بر امور واقع سلبی نیز هست. مثلاً صادق‌ساز گزاره‌ی «این سیب قرمز نیست»، وضعیت امور «قرمز نبودن این سیب» است.

اما سلبی بودن یک امر واقع خود امری مسامحی است. چنان‌که کمرون<sup>۱۱</sup> متذکر شده‌است، در مورد امور بازنمایانگر<sup>۱۲</sup> می‌توان از سلبی یا ایجابی بودن سخن گفت. مثلاً جمله‌ای که قرار است بازنمایانگر واقعیتی باشد، سلبی است اگر و تنها اگر عدم‌تحقق چیزی

- 
1. totality of facts
  2. absence
  3. polarity
  4. Russell, B., *The Philosophy of Logical Atomism*, Edited by David Pears. Chicago, Open Court Publishing, 1985.
  5. Armstrong, D. M., *A World of States of Affairs*.
  6. Martin, C.B., "How It Is: Entities, Absences and Voids", *Australasian Journal of Philosophy* 74, 1996, pp.57-65.
  7. Beal, J.C., "On Truthmakers for Negative Truths", *Australasian Journal of Philosophy* 78, 2000, pp.264-8.
  8. Bigelow, J., *The Reality of Numbers: A Physicalist's Philosophy*, Oxford, Clarendon Press, 1988.
  9. Lewis, D., "Truthmaking and Difference-Making", *Noûs* 35, 2001, pp.602-15.
  10. Russell, B., *The Philosophy of Logical Atomism*, p.163.
  11. Cameron, R., "How to be a Truthmaker Maximalist", pp.410-1.
  12. representative

یا صفتی را بازنمایی کند. اما وضعیت‌امور یا امر واقع، بازنمایانگر چیزی نیستند. مگر این که گفته شود امر واقعی سلبی است که گزاره‌ای سلبی آن را باز می‌نمایاند. اما اگر چنین امر واقعی باشد، دیگر گزاره‌ی بازنمایانگر آن، سلبی نیست، چون بازنمایانگر امر واقعی (همان که امر واقع سلبی خوانده شده بود) است. پس مدعیان وجود امر واقع سلبی باید سخن خود را تدقیق کنند و بگویند: آن چه پیش از این پنداشته می‌شد که گزاره‌ای سلبی است، فی‌الواقع بازنمایانگر امر واقعی است، گویان که سنخ این امر واقع، با آن چه پیش از این امر واقع خوانده می‌شد، متفاوت است.

گذشته از این نکته کمابیش حاشیه‌ای، چیستی و هستی این قبیل وضعیت‌امورها، محل مناقشات فراوانی است.

#### درباره‌ی ماهیت امور واقع سلبی

با توجه به این که وضعیت‌امور اتمی ترکیبی از یک یا چند (بسته به این که اطلاق صفتی به شیء‌ای باشد یا اطلاق رابطه‌ای به اشیا) امر جزئی و یک کلی است، وضعیت‌امورهای سلبی را، بسته به نحوه و محل اسناد نفی، به سه صورت می‌توان تبیین کرد: یک- ترکیبی از صفتی سلبی (در این جا قرمز نبودن) و یک جزئی (در این جا این سیب)؛ در این حالت نفی به صفت نسبت داده شده است. دو- ترکیبی از صفت ایجابی معادل (در این جا قرمز بودن) و یک جزئی (در این جا این سیب) این وضعیت‌امور سلبی با وضعیت‌امور ایجابی معادل (در این جا قرمز بودن این سیب) در مقومات جزئی و کلی‌اش یکسان است (هر دو تنها مشتمل بر جزئی این سیب و کلی قرمز بودن هستند) اما جنس رابطه‌ی آن‌ها متفاوت است: در اولی رابطه تحقق مثبت است و در دومی تحقق منفی<sup>۱</sup>. در این حالت سلب به رابطه نسبت داده شده است. سه- ترکیبی از سه مولفه‌ی صفت ایجابی معادل (در این جا قرمز بودن)، یک جزئی (در این جا سیب) و نفی (به عنوان صفتی مستقل)<sup>۲</sup>.

اما «ترکیب» در تقسیم‌بندی بالا خود نیازمند تدقیق است. در اولی این رابطه همان رابطه‌ی تحقق است. در دومی، رابطه‌ی تحقق امری قطبی در نظر گرفته می‌شود، یعنی یک جزئی می‌تواند با یک صفت هم در رابطه‌ی تحقق مثبت باشد و هم در رابطه‌ی تحقق منفی.

1. negative exemplification

2. Hochberg, H., *Thought, Facts, and Reference*. Minneapolis, University of Minnesota Press, 1997, pp.419-21.

مثلاً اگر جزیی‌ای قرمز است، در رابطه‌ی تحقق مثبت با صفت قرمزبودن است، و اگر قرمز نباشد، در رابطه‌ی تحقق منفی با صفت قرمزبودن. در سومی رابطه‌ی سه‌تایی (بین جزیی، صفت و نفی) است و یک‌سره از سنخی دیگر است. به عبارت دیگر، صادق‌ساز گزاره‌ی موجب، وضعیت‌اموری است که محصول رابطه‌ی تحقق بین یک صفت و یک جزیی است؛ و صادق‌ساز یک گزاره‌ی سالبه، محصول تحقق رابطه‌ی (غیر از تحقق‌پذیری) بین صفت، شیء و نفی است. پس در هر دو راه‌حل دوم و سوم، اضافه کردن رابطه‌ی به رابطه‌ی پیشین بین کلی‌ها و جزیی‌ها، مجاز شمرده شده است و از این جهت با هم مشابه اند. اما راه‌حل سوم هزینه‌ی متافیزیکی بیش‌تری هم پرداخته است؛ یعنی تعهد به وجود صفت نفی. گذشته از آن در راه‌حل دوم تبیینی، هر چند اجمالی، از جنس رابطه‌ی بین صفت و جزیی (یعنی تحقق منفی) داده می‌شود که کمابیش مشابهتی با وضعیت‌امورهایی که پیش از این شناخته‌شده بود (وضعیت‌امورهایی که محصول رابطه‌ی تحقق بین یک صفت و یک جزیی اند) دارد. اما در راه‌حل سوم، وضعیت‌اموری یک‌سره متفاوت پیش‌نهاد می‌شود.

علاوه بر این دو اشکال دیگر هم می‌توان به راه‌حل اول وارد کرد: یک- راه‌حل اول با ملاحظات آرمسترانگ که به کلی‌های سلبی قائل نیست، ناسازگار است.<sup>۱</sup> دو- سرشت صفت‌های سلبی و نسبت آن‌ها با صفت‌های ایجابی ملازم آن صفت‌های سلبی، خود محل اشکال است. این نکته نیازمند تدقیق است:

اگر صفتی سلبی نسبتی با صفتی ایجابی معادلش داشته باشد، از جمله ممکن است که یکی از مقومات آن صفت سلبی، صفت ایجابی معادلش باشد. اما این خود عبارت اخرابی از پذیرش نفی به عنوان صفت است؛ زیرا برای تمایز صفت سلبی از صفت ایجابی باید صفت سلبی مقومی اضافه بر مقوم پیش‌گفته (صفت ایجابی) داشته باشد و این مقوم اخیر باید امری از سنخ نفی باشد. علاوه بر آن، این پرسش مطرح می‌شود که سرشت رابطه‌ی بین دو مقوم صفت سلبی (یعنی صفت ایجابی و نفی) چیست. این رابطه نمی‌تواند تحقق باشد، زیرا هیچ یک از دو طرف رابطه تحقق‌بخش طرف دیگر نیست. پس به وجود رابطه‌ی به جز

۱. خلاصه‌ی استدلال آرمسترانگ این است: صفتی اصیل است که خبر از اشتراکی واقعی در مصادیقش بدهد. به همین دلیل تنها محمول‌هایی را اصیل، و به تبع مفید صفت، اند که از مابه‌الاشتراکی واقعی خبر دهند. اما اطلاق صفتی سلبی به چند شیء تضمین نمی‌کند که آن اشیاء مابه‌الاشتراکی واقعی داشته باشند. پس محول‌های سلبی اصیل نیستند و به تبع کلی‌های سلبی وجود ندارند.

Armstrong, D. M., *Universals: An Opinionated Introduction*, Boulder, Westview Press, 1989, pp.81-4.

تحقق بخشی تعهد شده است. پس اگر صفت سلبی نسبتی تقویمی با صفت ایجابی معادلش داشته باشد، راه حل اول به راه حل سوم بدل می‌شود یا لاقلاً با همان مشکلات مواجه می‌شود. زیرا هم به صفت نفی متعهد شده است و هم پای رابطه‌ای غیر از تحقق را به میان کشیده است.

امکان دیگر این است که صفت سلبی خود امری بدوی<sup>۱</sup> باشد؛ یعنی دارای اجزایی، از جمله صفت ایجابی معادلش، نباشد. این راه حل از مشکلات پیش گفته می‌رهد، ولی از تبیین برخی امور دیگر، که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت، ناتوان است.

از طرفی دو صفت «قرمز بودن» و «قرمز نبودن» مانع یکدیگر اند، یعنی ضرورتاً اگر چیزی‌ای دارای یکی از آن‌ها باشد، فاقد دیگری است. صفاتی دارای این ویژگی اند که تعیین بخش‌های متفاوت صفت تعیین‌پذیر واحدی باشند.<sup>۲</sup> اگر قوانین طبیعت را ضروری ندانیم، ممکن است اشیاء دارای هریک از صفت‌های متمایز از هم باشند، مثلاً شکل خاصی داشتن مانع رنگ خاصی داشتن نیست و مانند آن. این همان است که هیوم نفی رابطه‌ی ضروری بین باشنده‌های متمایز می‌خواند.<sup>۳</sup> پس باید صفت‌های بدوی «قرمز نبودن» و «قرمز بودن»، تعیین بخش‌های صفت تعیین‌پذیری واحدی چون «رنگ بودن» (یا هر صفت تعیین‌پذیر سطح بالاتری باشند). از این رو نسبت صفت «قرمز نبودن» با صفت «قرمز نبودن»، همانند نسبت صفت‌های «قرمز نبودن» با «زرد بودن» است. اما نسبت «قرمز بودن» با «قرمز نبودن» قوی‌تر از نسبت «قرمز بودن» و «زرد بودن» است. دو صفت اول، با یکدیگر تناقض هم دارند، یعنی قابل رفع از شیء نیز نیستند. اما نگره‌ی اخیر با هم‌شأن کردن صفات سلبی و ایجابی و عدم پذیرش وجود رابطه‌ای بین آن‌ها، از تبیین تناقض، و نه فقط تضاد، بین صفت سلبی با صفت ایجابی معادلش ناتوان است.

### 1. primitive

۲. برخی صفات تعیین‌پذیر (determinable) اند، یعنی اگر شیء‌ای دارای یکی از آن‌ها باشد، ضرورتاً دارای صفت دیگری است که تعیین‌بخش (determinate) آن صفت تعیین‌پذیر است. مثلاً «جرم داشتن» و «رنگ داشتن» از صفات تعیین‌پذیر اند. اگر شیء‌ای دارای ویژگی «جرم داشتن» باشد، حتماً دارای ویژگی «دقیقاً جرم خاصی داشتن» (مثلاً جرم  $m1$  داشتن) نیز هست. صرف ملاحظات مفهومی نشان می‌دهد که شیء‌ای واحد نمی‌تواند هم‌زمان دارای دو صفت که خود تعیین‌بخش صفت تعیین‌پذیر واحدی اند، باشد.

۳. این اصل هیومی را از Lewis, D., "A World of Truthmakers." *Times Literary Supplement* 4950, 1998. نقل کردم.

با توجه به این ملاحظات تنها راه باقی‌مانده، راه حل دوم است؛ یعنی دارای دو قطب مثبت و منفی دانستن رابطه‌ی تحقق. راسل خود به نگره‌ی اخیر قائل است. او گزاره‌ها را نام امور واقع نمی‌داند؛ زیرا به زعم او نام با آن چه نامیده می‌شود تنها یک رابطه دارد: ارجاع. به عبارت دیگر هر نامیده تنها می‌تواند در یک رابطه با نام قرار گیرد. اما هر امر واقع می‌تواند دو رابطه با یک گزاره قرار بگیرد: آن را صادق کند یا آن را کاذب کند (با توجه به تعریف امر واقع که صادق‌ساز یا کاذب‌ساز گزاره‌های صادق یا کاذب است). پس امر واقع قرمز بودن این سیب هم در رابطه با گزاره‌ی «این سیب قرمز است» است و هم گزاره‌ی «این سیب قرمز نیست»، در اولی رابطه صادق‌سازی است و در دومی کاذب‌سازی.<sup>۱</sup> راسل این رابطه‌ی دوگانه را در وضعیت‌امورها نیز موجود می‌داند. تمام مقومات دارای صفت  $F$  بودن  $a$  و دارای صفت  $F$  نبودن  $a$ ، یکی هستند:  $a$  و  $F$ ، اما خود این رابطه دارای ثنویت است:<sup>۲</sup>

«ای بسا کذب، همان رابطه ناراست<sup>۳</sup> وضعیت‌امورها و گزاره‌ای است که معنایش آن وضعیت‌امور است. امکان تحقق دو رابطه [ای صادق‌سازی و کاذب‌سازی] نتیجه‌ی ثنویت<sup>۴</sup> امور واقع سلبی و ایجابی است.»<sup>۵</sup>

راسل خود این پیش‌نهاد را اجمالی می‌داند و محتاج تفصیل بیش‌تر. می‌توان تفصیل را در مقاله‌ی بیل<sup>۶</sup> یافت. هر چند او به راسل اشاره‌ای نکرده است. آن چه بیل قطبیت<sup>۷</sup> می‌نامد، همان است که راسل ثنویت نامیده بود. به زعم او «تفاوت امور واقع سلبی و ایجابی، تنها در قطبیت آن‌ها است».<sup>۸</sup> به صورت دقیق‌تر، به ازای هر رابطه‌ی  $n$ -تایی  $R$  و هر  $n$  شیء  $d_1, d_2, \dots, d_n$  یکی از این دو امر واقع رخ می‌دهد:

$$\langle R, d_1, d_2, \dots, d_n, 1 \rangle \quad (۱۲)$$

$$\langle R, d_1, d_2, \dots, d_n, 0 \rangle \quad (۱۳)$$

دومی صادق‌ساز گزاره‌ی سلبی:

$$\neg R d_1 d_2 \dots d_n \quad (۱۴)$$

1. Russell, B., *The Philosophy of Logical Atomism*, pp.167-8.

۲. راسل این موضوع را برای رابطه مطرح می‌کند اما قابل تعمیم به صفات نیز هست.

3. wrong relation

4. duality

5. Russell, B., *The Philosophy of Logical Atomism*, p.269.

6. Beal, J.C., "On Truthmakers for Negative Truths".

7. polarity

8. Beal, J.C., "On Truthmakers for Negative Truths", p.256.

است. به زعم بیل، همانند دو/چندقطبی‌های فیزیک چون اسپین و بار الکتریکی، رابطه‌ی بین جزئی‌ها و کلی‌ها نیز دوقطبی است؛ یعنی نسبت یک کلی و جزئی می‌تواند ۰ باشد یا ۱. بی‌آن‌که به وجود کلی نقیضی یا صفت نفی‌ای احتیاج باشد. شایان تذکر است که دارای قطب ۰ بودن به معنی فقدان رابطه‌ی کلی مورد نظر با جزئی/جزئی‌های مفروض نیست؛ که در آن صورت راه‌حل به راه‌حل توسل به فقدان تقلیل می‌یافت؛ بلکه تحقق رابطه‌ای بین کلی و جزئی/جزئی‌ها است. به طور خلاصه:

(۱۵) رابطه‌ی بین کلی‌ها و جزئی‌ها رابطه‌ای دوقطبی است و وضعیت‌امورهای سلبی، همان تحقق قطب ۰ این رابطه است. این وضعیت‌امورها، صادق‌ساز گزاره‌هایی اند که صفتی را از جزئی‌ای سلب می‌کنند.

با این تدقیق‌ها، وضعیت‌های امور را باید به نحو دقیق‌تر این گونه بازنویسی کرد: « $F$  بودن  $a$  دارای قطب ۰ است» یا « $G$  بودن  $b$  دارای قطب ۱ است».

اما این خرسندکننده‌ترین تبیین از وضعیت‌های امور سلبی نیز، چنان که خود بیل نیز اشاره کرده است<sup>۱</sup>، با اعتراضاتی مواجه شده است: تنها وقتی قطب‌های ۰ و ۱ متمایز باشند؛ این پیش‌نهاد به کار تبیین امور واقع سلبی می‌آید. پس باید این جمله در این زبان صادق باشد:  $I$  (رابطه‌ی این‌همانی است)

$$-I,0 \text{ (۱۶)}$$

و صادق‌ساز (۱۶) چنین وضعیت‌اموری خواهد بود:

$$\langle I,0,1,0 \rangle \text{ (۱۷)}$$

اما در وضعیت‌اموری که تمایز قطب‌های ۰ و ۱ را نشان می‌دهد، قطب ۰ خود ذی‌مدخل است و از این پیشنهاد قطبیت گرفتار مصادره به مطلوب است. چون برای این که این وضعیت‌امور خبر از تمایز آن دو قطب بدهد، نقدن باید قطب ۰ از قطب ۱ متمایز باشد.

اما، حداقل با مفروضاتی این مقاله، این اشکال وارد نیست. چنان که پیش از این نیز آمد، فرض کردیم تنها گزاره‌های صادق امکانی نیازمند صادق‌ساز اند و (۱۷) گزاره‌ای صادق امکانی‌ای نیست، رابطه‌ی تحقق منفی ماهیتاً، و مآلاً ضرورتاً، نفی را تامین می‌کند، پس ضرورتاً وضعیت‌اموری وجود ندارد که کلی‌ای در آن واحد هم در رابطه‌ی تحقق مثبت و هم در رابطه‌ی تحقق منفی با یک جزئی خاص باشد. پس این حقیقت که رابطه‌ی تحقق منفی

1. Ibid, pp.266-7.

متمایز از تحقق مثبت، و همین سبب تأمین‌کننده‌ی سلب است، خود نیازمند صادق‌ساز نیست. یعنی نیاز نیست که بین دو قطب ۰ و ۱ این رابطه، رابطه‌ی تحقق ۰ وجود داشته باشد.

داد<sup>۱</sup> پیش‌نهاد بیل را دارای دو مشکل دانسته است: یک- عدم‌توانایی تبیینی قطبیت پیش‌نهادی. به همین دلیل توسل به تمثیل و تشابه این قطبیت با قطبیت‌های پذیرفته‌شده در فیزیک (که توانایی تبیینی دارند) سبب مشروعیت کاربست آن در متافیزیک نمی‌داند. دو- پیش‌نهاد بیل تنها قطبیت را مدل می‌کند، و از این رو اصلاً به پرسش متافیزیکی‌ای، که مشکل گزاره‌های صادق سالبه راجع به آن است، نمی‌پردازد.<sup>۲</sup> اما تمام اشکالاتی که داد به قطب منفی، یعنی رابطه‌ی تحقق منفی، وارد می‌داند، به قطب دیگر، تحقق مثبت، هم وارد است. به عبارت دیگر او باید رابطه‌ی تحقق بین یک جزئی و کلی را نیز «تبیین‌کننده‌ی» دارای صفت بودن یک شیء نداند، که در جای خود موضع فلسفی مهمی است، اما اشکالی است که به وجود هرگونه وضعیت‌اموری وارد می‌شود و نه تنها وضعیت‌امور سلبی. از این رو خارج از بحث گزاره‌های صادق سالبه است. درباره‌ی نکته‌ی دوم نیز باید گفت احتمالاً نحوه‌ی ورود بیل به بحث موجب شده است که سوبیه‌ی متافیزیکی تحلیل مغفول واقع شود. تحلیل من از انواع حالات ممکن برای ماهیت امور سلبی، چنین تبیینی به دست می‌دهد.

### مشکلات وضعیت‌امورهای سلبی

۱. طبق رویکرد راسل-بیل درباره‌ی وضعیت‌امورهای سلبی، هر جزئی با تمام کلی‌ها در رابطه است؛ چون یا دارای صفتی است که آن کلی برآورنده‌ی آن است، که در این صورت در رابطه‌ی تحقق مثبت با آن کلی است، یا دارای آن صفت نیست که در این صورت در رابطه‌ی تحقق منفی با آن کلی است. اما این رای نتایج غیرشهودی‌ای دارد: شهوداً دارای صفتی بودن، امری درونی<sup>۳</sup> است؛ یعنی برای آن که شیء دارای آن صفت (و نه در رابطه‌ای با باشنده‌های دیگر بودن) باشد، نیازی نیست که امر واقع دیگری در جهان رخ دهد.<sup>۴</sup> از طرفی

1. Dodd, J., "Negative Truth and Trutmaker Principle", *Synthese* 156, 2007, pp.389-93.

2. Ibid, p.390.

3. intrinsic

۴. قائلان به کلی‌ها، از جمله آرمسترانگ، یکی از ایراداتی که به تلقی نام‌گرایانه از صفات وارد می‌دانند، «بیرونی کردن صفات» است. اگر صفت همان مجموعه‌ی اشیاء دارای آن صفت باشد و دارای صفت بودن

طبق نظر آرمسترانگ، در هر جهان ممکنى تنها صفاتى وجود دارند که در آن جهان تحقق دارند؛ یعنی صفت محقق نشده وجود ندارد. پس وقتى باشنده‌ای، مثلاً  $a$ ، با صفتى در رابطه‌ی تحقق منفى است که آن صفت وجود داشته باشد و وقتى آن صفت وجود دارد که شیء دیگری، مثلاً  $b$ ، با آن صفت در رابطه‌ی تحقق مثبت باشد. پس در رابطه‌ی تحقق منفى بودن  $a$  با صفتى، منوط به در رابطه‌ی تحقق مثبت بودن  $b$  با آن صفت است. شاید گفته شود، برای وجود یک صفت، لزومی به تحقق رابطه‌ی مثبت وجود ندارد، تحقق رابطه‌ی منفى هم کافی است. اما در این صورت حکم به عدم صفات تحقق نیافته بی محتوا می شود.

۲. به نظر آرمسترانگ، اگر طبق نظریه‌ای باشنده‌ی  $a$  بر باشنده‌ی  $b$  سوپروین شود (یعنی در هر جهان ممکنى که  $b$  وجود داشته باشد  $a$  نیز وجود داشته باشد) و  $b$  بر  $a$  سوپروین نشود، آن نظریه تعهد هستان شناسانه‌ای به باشنده‌ی  $a$  ندارد.<sup>۱</sup> از طرفی، مثلاً، وضعیت امور «قرمز بودن  $a$  دارای قطب  $\cdot$  است» بر «سبز بودن  $a$  دارای قطب  $\cdot$  است» سوپروین می شود، پس آرمسترانگ نمی تواند به وضعیت امور سلبی «قرمز بودن  $a$  دارای قطب  $\cdot$  است» متعهد باشد. شایسته‌ی دقت است که رابطه‌ی سوپرویننس بالا متقارن نیست: با فرض سبز بودن  $a$  در جهان واقع، وضعیت امور «سبز بودن  $a$  دارای قطب  $\cdot$  است» بر هیچ یک از وضعیت امورهای اتمی جهان، از جمله وضعیت امور «قرمز بودن  $a$  (یا هر یک از تعیین بخش‌های دیگر رنگ بودن) دارای قطب  $\cdot$  است» سوپروین نمی شود. این خود وجه انگلی وضعیت امورهای سلبی را نشان می دهد.

شایسته‌ی تذکر است که سوپروین شدن امور واقع سلبی بر امور واقع ایجابی، به مثال‌هایی که نظریه‌ی مانع موفق به حل آن‌ها می شود، محدود می شود. مثلاً، با فرض صادق بودن « $a$  رنگی نیست»، «رنگ داشتن  $a$  دارای قطب  $\cdot$  است» بر هیچ وضعیت امور موجودی سوپروین نمی شود. چون  $a$  در رابطه‌ی تحقق بخشی مثبت با هیچ یک از تعیین بخش‌های

همان عضویت در این مجموعه، برای این که شیء‌ای دارای یک صفت باشد، باید اشیاء دیگری هم باشند تا آن مجموعه ساخته شود (Armstrong, D. Malet., *Truth and Truthmakers*, p.40). گذشته از وارد بودن این اشکال، ساختار اشکال متن ملهم از اشکال فوق است.

1. Armstrong, D. M., 1989, *Universals, An Opinionated Introduction*, p.56 هم چنین: (Armstrong, D. M., *A World of States of Affairs*, p.11). آرمسترانگ تذکر می دهد که معمولاً سوپرویننس را رابطه‌ای بین صفات می دانند و نه اشیاء (Ibid).



صفت تعیین‌پذیر رنگی بودن نیست. در این شرایط، تعهد هستان‌شناسانه به وضعیت‌امورهای سالبه مجاز است. به عبارت دیگر باید نظریه راسل-بیل را به این صورت اصلاح کرد: «اگر برای گزاره‌ی صادق سالبه‌ای صادق‌ساز ایجابی‌ای وجود نداشته‌باشد، وضعیت‌امور سلبی‌ای وجود دارد که گزاره‌ی سلبی پیش‌گفته را صادق می‌کند» و به عبارت دیگر تمام آن چه درباره‌ی ثنویت و قطبیت گفته شد، موجه تعهد به قطبیت نیست، بلکه این نظریه به نحو استعجالی<sup>۱</sup> رفوگر رخنه‌های راه‌حل توسل به مانع، که در این مقاله بدان نپرداخته‌ام، وجود وضعیت‌اموری ایجابی برای هر گزاره‌ی صادق سالبه، است.

۳. از بین چهار سنخ صدق‌های سالبه‌ی ممکن که در بخش ۱ آمد، یعنی سلب وجود کلی، سلب وجود موضعی، سلب صفت از شیء‌ای موجود و سلب صفت از امری ناموجود، راه‌حل وضعیت‌امورهای سلبی تنها موفق به حل سنخ سوم می‌شود. تا جزیی‌ای نباشد، رابطه‌ی تحقق منفی‌ای نیز نمی‌توان رخ دهد و به تبع وضعیت‌امور سلبی‌ای نیز رخ نمی‌دهد تا بتواند صادق‌ساز صدق سالبه باشد، اما سنخ اول و دوم از چهار سنخ پیش‌گفته، دقیقاً وجود را از یک جزیی سلب می‌کند. اگر دامنه‌ی وضعیت‌امورهای سلبی به وضعیت‌اموری که مقومات آن جزیی‌ای ناموجود و صفتی باشند تسری داده شود، اگر این جمله معنی‌ای داشته باشد، باید آن را در واقع قائل شدن به فقدان دانست، نه وضعیت‌امور سلبی.

بدواً به نظر می‌رسد امر واقع سلبی نمی‌تواند برای گزاره‌های صادق کلی نیز صادق‌سازی درخور به‌دست‌دهد. گزاره‌ی «همه‌ی کلاغ‌ها سیاه‌اند» را در نظر بگیرید. ممکن است تمام وضعت‌امورهای سلبی و ایجابی جهان همین باشد که هست، ولی به سبب وجود شیء دیگری، این گزاره کاذب باشد. در این حالت نیز تنها راه توسل به جزیی‌های ناموجود است. علاوه بر اشکال‌های فوق ادعا شده است که وضعیت‌های امور سلبی، شرایط وجود داشتن را بر نمی‌آورند، زیرا:

- هر چه، به نحو ملموس<sup>۲</sup>، وجود داشته باشد، می‌تواند در رابطه‌ی علی وارد شود.
- امور سلبی نمی‌توانند در رابطه‌ی علی وارد شوند.
- پس امور سلبی وجود ندارند.

---

1. *ad hoc*

2. *concrete*

در مقابل برخی معتقداند که امور سلبی نیز در رابطه‌ی علی واقع می‌شوند. مثلاً فقدان<sup>۱</sup> و ممانعت<sup>۲</sup> می‌توانند هم علت واقع شوند و هم معلول. مثلاً:

(۱۸) ترمز نکردن موجب تصادف شد.

(۱۹) ضربه‌ای که به سر راننده خورد موجب ترمز نکردن شد.

(۲۰) عمل پلیس موجب ممانعت از قتل گروگان شد.

(۲۱) ممانعت از قتل موجب فرار تبهکار شد.

آرمسترانگ معتقد است که در همه‌ی این موارد آنچه در واقع رخ می‌دهد، یکی علیت ایجابی است و یک شرطی خلاف واقع<sup>۳</sup>. به طور کلی علیت‌های سلبی، بسته به این که امور سلبی در طرف معلول، یا علت یا هر دو طرف رابطه واقع شوند، از این سه حالت خارج نیستند ( $\Rightarrow$  نشان‌دهنده‌ی علیت و  $\diamond\Rightarrow$  نشان‌دهنده‌ی شرطی خلاف واقع است):

$$\neg Fa \Rightarrow Gb, Fa \Rightarrow \neg Gb, \neg Fa \Rightarrow \neg Gb \quad (22)$$

که به ترتیب به این سه صورت باز بیان می‌شوند: (الزاماً  $c$  و  $d$  از  $a$  و  $b$  متمایز نیستند)

$$(Hc \Rightarrow Gb, Fa \diamond\Rightarrow \neg Gb), (Fa \Rightarrow Hd, \neg Fa \diamond\Rightarrow Gb), (Hc \Rightarrow Id, Fa \diamond\Rightarrow Gb) \quad (23)$$

مثلاً باز بیان گزاره‌ی (۱۸) چنین است:

(۲۴) فشردن پدال گاز موجب تصادف شد و اگر راننده پدال ترمز را می‌فشرد، تصادف رخ

نمی‌داد.

گذشته از این که، به جز در مورد سوم، شرطی‌های خلاف واقع خود حاوی گزاره‌هایی اند که خبر از امور سلبی می‌دهند، پرسش مهم این است که چه چیز صادق‌ساز شرطی‌های خلاف واقع است؟ آرمسترانگ قوانین طبیعت را صادق‌ساز این شرطی‌ها می‌داند. اما قوانین طبیعت، خود گزاره‌هایی کلی هستند و صدق گزاره‌های کلی، خود از سنخ صدق‌های سلبی اند. به عبارت دیگر، برای نفی وجود امور سلبی، باز به امور سلبی نیاز است.

مولنار نیز شیوه‌ای کمابیش مشابه را پی‌می‌گیرد. به زعم او دارای قدرت علی بودن امور سلبی، تنها در تبیین مطرح می‌شود. هر تبیین مستلزم به دست دادن تاریخچه‌ای علی است و، چنان که ون‌فراسن متذکر شده است، هر پرسش چرایی، منوط به طبقه‌ی تقابلی<sup>۴</sup> است.

1. omission

2. prevention

3. Armstrong, D. M., *Truth and Truthmakers*, pp.64-5.

4. counter class

برساخت هر کلاس تقابل مستلزم پرسشی از این دست است: چرا تاریخچه‌ی علی مشابهی (خواه واقع و خواه خلاف‌واقع) با تاریخچه‌ی علی مورد بررسی، به معلولی دیگر منجر شد/می‌شد. دو تاریخچه‌ی علی زیر را در نظر بگیرید:

$$A, B, C \Rightarrow X$$

$$A, B, C, D \Rightarrow Y$$

چنان‌که دیده می‌شود تاریخچه‌ی علی دو مورد بالا مشابه است و تنها در وجود  $D$  با هم اختلاف دارند. حال اگر پرسش این باشد که چرا در مورد دوم به جای  $X$ ،  $Y$  تحقق یافت، پاسخ «به علت وجود  $D$ » خواهد بود و اگر پرسش این باشد که چرا در مورد اول به جای  $X, Y$  تحقق یافت، پاسخ «به علت فقدان  $D$ » خواهد بود. در هر دو مورد آن‌چه در واقع علیت خوانده می‌شود، بین موجودات ایجابی رخ می‌دهد.<sup>۱</sup> (اگر چه مولنار اشاره نکرده است، تحلیل مشابهی برای وقتی که امر سلبی در طرف معلول رخ می‌دهد نیز می‌توان به دست داد؛ با این تفاوت که معلول‌ها هم متعدد باشند و پرسش این باشد که چرا معلول خاصی رخ نداد.)

اگر تنها صرف مقایسه‌ی تاریخچه‌های علی تحقق‌یافته مد نظر باشد، راه‌حل مولنار بر راه‌حل آرمسترانگ اولویت دارد. در این صورت، وقتی از اثر علی امری سلبی سخن می‌گوییم، در حقیقت از دو رابطه‌ی علی ایجابی تحقق‌یافته سخن می‌گوییم که در تحقق امری که سلب آن دارای اثر علی فرض شده بود، با هم اختلاف دارند. اما مولنار امور خلاف‌واقع را نیز در طبقه‌ی تقابل ذی‌مدخل می‌داند. در واقع نیز ضرورتاً هرگاه سخن از علیت امور سلبی گفته می‌شود، تاریخچه‌های علی‌ای که مولنار مد نظر دارد، تحقق نیافته‌اند و مولنار باید برای کارآیی نظریه‌ی خود از امور واقع فراتر رود و دست به دامان امور خلاف واقع هم بشود. در این صورت راه‌حل او همان راه حل آرمسترانگ خواهد بود که ایرادات آن را پیش از این آوردیم.

آرمسترانگ استدلال دیگری نیز برای اثر علی نداشتن امور سلبی آورده است. او مدعی است علیت‌های سلبی بر علیت‌های ایجابی سوپروین می‌شوند، یعنی جهانی که از نظر علیت‌های ایجابی با جهان واقع تفاوتی ندارد، تفاوتی در علیت‌های سلبی هم نخواهد داشت. از طرفی، چنان‌که پیش‌تر آمد، آرمسترانگ رابطه‌ی سوپرویننس را آزاد از تعهد هستان‌شناسانه می‌داند و چون چنین نیست که علیت‌های ایجابی بر علیت‌های سلبی

---

1. Molnar, G., "Truthmakers for Negative Truths", pp.77-9.

سوپروین شوند، پس تنها علیت‌های ایجابی وجود دارند.<sup>۱</sup> آرمسترانگ استدلالی له سوپروین شدن علیت‌های سلبی بر علیت‌های ایجابی و سوپروین نشدن علیت‌های ایجابی بر علیت‌های سلبی نمی‌آورد. اما توجه به تدقیق‌های پیش‌گفته درباره‌ی ماهیت امور سلبی، می‌توان به بررسی این استدلال پرداخت. بدواً به نظر می‌رسد چنین استدلالی له سوپروین شدن وضعیت‌امورهای سلبی بر ایجابی، و به تبع علیت‌های سلبی بر ایجابی، اقامه کرد:

- طبق تلقی قطبیتی از امر واقع سلبی، هر کلی‌ای با هر جزئی‌ای در رابطه است.  
- این رابطه یا تحقق مثبت است یا تحقق منفی.  
- پس اگر کلی‌ای در رابطه‌ی تحقق مثبت با جزئی‌ای نباشد، در رابطه‌ی تحقق منفی با آن است.

- پس اگر هر یک از رابطه‌های تحقق منفی‌ای که برقرار است برقرار نباشد، رابطه‌ی تحقق مثبتی که برقرار نبوده است، برقرار می‌شود.  
- پس تغییری در روابط تحقق منفی ممکن نیست، مگر این که تغییری در روابط تحقق مثبت رخ دهد.

با این ملاحظه، در رابطه‌ی علی واقع شدن هر وضعیت‌امور سلبی مربوط به هر شیء، بر در رابطه‌ی علی واقع شدن تمام وضعیت‌های امور ایجابی همان شیء، سوپروین می‌شوند. اما می‌توان استدلال را برای عکس این حکم، یعنی له این حکم که وضعیت‌امورهای ایجابی بر سلبی سوپروین می‌شوند، هم بازسازی کرد:

- طبق تلقی قطبیتی از امر واقع سلبی، هر کلی‌ای با هر جزئی‌ای در رابطه است.  
- این رابطه یا تحقق مثبت است یا تحقق منفی.  
- پس اگر کلی‌ای در رابطه‌ی تحقق منفی با جزئی‌ای نباشد، در رابطه‌ی تحقق مثبت با آن است.

- پس اگر هر رابطه‌ی تحقق مثبتی که برقرار است برقرار نباشد، رابطه‌ی تحقق منفی‌ای که برقرار نبوده است، برقرار می‌شود.  
- پس تغییری در روابط تحقق مثبت ممکن نیست، مگر این که تغییری در روابط تحقق منفی رخ دهد.

---

1. Armstrong, D. M., *Truth and Truthmakers*, pp.66-7.

یعنی با همین استدلال می‌توان نشان داد که این امور سلبی هستند که در واقع طرفین رابطه‌ی علیت قرار می‌گیرند.

پس هم امور ایجابی بر امور سلبی سوپروین می‌شوند و هم امور سلبی بر ایجابی. استدلال‌های بالا نیازمند تدقیق است. برای درستی استدلال‌ها، باید تمام امور سلبی و تمام امور ایجابی مد نظر باشد. به زعم قائلان به این وجود تمامیت‌امور، تمام امور چیزی بیش از امور متشکل آن است و خود راهی برای حل مشکل گزاره‌های صادق سلبی. اگر قائل به تمامیت باشیم دیگر نیازی به امور سلبی نداریم. ولی اگر به آن قائل نباشیم، اصل تعهد وجودی نیافرین بودن سوپروینینس نمی‌تواند بین وضعیت‌امورهای سلبی و ایجابی تمایزی بگذارد.

#### نتیجه

در این مقاله نشان دادم که از بین سه پیش‌نهاد ممکن برای ماهیت رابطه‌ی سلبی، پیش‌نهاد قطبیت از همه موفق‌تر است. طبق این پیش‌نهاد رابطه‌ی تحقق بین یک کلی و یک جزئی، در مورد کلی‌هایی که خبر از صفتی می‌دهند، و یک کلی و چند جزئی، در مورد کلی‌هایی که خبر از رابطه‌ای می‌دهند، یا مثبت است و یا منفی و چنین نیست که هم مثبت باشد و هم منفی. مزیت این پیش‌نهاد بر پیش‌نهادهای دیگر این است که متعهد به وجود کلی‌های سلبی نیست و بی‌فرضی اضافه، می‌تواند عدم امکان رفع صفت‌های سلبی و صفت‌های ایجابی ملازم آن‌ها را نشان دهد. هم‌چنین نشان دادم که اگر دایره‌ی گزاره‌هایی را که صادق‌ساز می‌خواهند، به گزاره‌های امکانی محدود کنیم، اشکال مصادره به مطلوب به این راه‌حل وارد نیست. هم‌چنین دو اشکالی که داد به این راه‌حل وارد دانسته است (عدم‌توانایی تبیینی راه‌حل قطبیت و ارزش متافیزیکی نداشتن آن)، وارد نیست. اولی، اگر درست باشد، علاوه بر رابطه‌ی تحقق منفی، به رابطه‌ی تحقق مثبت بین جزئی‌ها و کلی‌ها هم وارد است و دومی، اگر وارد باشد، تنها بر تقریر بیل وارد است و نه بر تقریر من. در ادامه نشان دادم که سه اشکال بر این راه‌حل وارد است. یک- این که این راه‌حل مستلزم تعهد به وجود صفات تحقق‌نیافته است. دو- با پذیرش تعهد وجودی نیافریدن سوپروینینس، در بسیاری موارد رابطه‌ی تحقق منفی، درواقع محقق نیست. سه- این راه‌حل تنها قادر است مشکل صادق‌ساز یک قسم از چهار قسم گزاره‌های سالبه را حل کند. هم‌چنین نشان دادم که اشکال آرمسترانگ بر این راه‌حل، این که امور سلبی برآورنده‌ی شرط وجود نیستند، وارد

نیست. پس حتی به‌ترین تقریر از راه‌حل وصل به امور سلبی برای حل مشکلی که گزاره‌های صادق سالبه برای اصل صادق‌سازی می‌آفریند، موفق نیست.

#### منابع

1. Aristotle., *The Complete Works of Aristotle: The Revised Oxford Translation*, Edited by Jonathan Barnes., Vol. 1984. Princeton, Princeton University Press, 1991.
2. Armstrong, David Malet., *Universals: An Opinionated Introduction*, Boulder, Westview Press, 1989.
3. -----, *A World of States of Affairs*, Cambridge, Cambridge University Press, 1997.
4. -----, *Truth and Truthmakers*, Cambridge, Cambridge University Press, 2004.
5. Beal, J.C., "On Truthmakers for Negative Truths", *Australasian Journal of Philosophy* 78, 2000, pp.264-8.
6. Beebe, Helen, and Julian Dodd., "Introduction" In *Truthmakers*, edited by Helen Beebe and Julian Dodd, 1-16. Oxford, Oxford University Press, 2005.
7. Bigelow, John., *The Reality of Numbers: A Physicalist's Philosophy*, Oxford, Clarendon Press, 1988.
8. Cameron, Ross., "How to be a Truthmaker Maximalist", *Noûs* 42, 2008, pp.410-21.
9. Cheyene, Colin, and Pigen Charles., "Negative Truths from Positive Facts", *Australasian Journal of Philosophy* 84, 2006, pp.249-65.
10. Dodd, Julian., "Negative Truth and Truthmaker Principle", *Synthese* 156, 2007, pp.383-401.
11. Demos, Raphael., "A Discussion of Certain Types of Negative Propositions" *Mind* 26, 1917, pp.188-96.
12. Fox, John F., "Truthmaker", *Australasian Journal of Philosophy* 65, 1987, pp.188-188-207.
13. Heil, John., *From an Ontological Point of View*, Oxford, Clarendon Press, 2003.
14. Hochberg, Herbert., *Thought, Facts, and Reference*, Minneapolis, University of Minnesota Press, 1997.
15. Lewis, David., "A World of Truthmakers.", *Times Literary Supplement* 4950, 1998.

16. -----, "Truthmaking and Difference-Making", *Noûs* 35, 2001, pp.602-15.
17. Lowe, Edward Jonathan, and Adolf Rami, "Adendum to "Truthmakers, Entailment and Necessity"" In *Truth and Truth-Making*, edited by Edward Jonathan Lowe and Adolf Rami, 98-101. Stocksfield, Acumen Publishing, 2009.
18. Martin, C.B., "How It Is: Entities, Absences and Voids", *Australasian Journal of Philosophy* 74, 1996. pp. 57-65.
19. Merricks, Trenton., *Truth and Ontology*, Oxford, Clarendon Press, 2007.
20. Molnar, George., "Truthmakers for Negative Truths", *Australasian Journal of Philosophy* 78, 2000, pp.72-86.
21. Muligan, Kavin, Peter Simons, and Barry Smith, "Truth-Makers", *Philosophy and Phenomenological Research* XLIV, 1984, pp.287-321.
22. Putnam, Hilary., *Meaning and the Moral of Sciences*, London, Routledge and Kegan Paul, 1978.
23. Restall, Greg., "What Truthmakers Can Do For You", *Automated Reasoning Project*, Australian National University, Canberra, 1995.
24. -----, "Truthmakers, Entailment and Necessity", *Australasian Journal of Philosophy* 74, 1996, pp.331-40.
25. Rodriguez-Pereyra, Gonzalo., "Truthmakers, Entailment, and the Conjunction Thesis", *Mind* 115, 2006, pp.957-82.
26. Russell, Bertrand., *The Philosophy of Logical Atomism*, Edited by David Pears, Chicago, Open Court Publishing, 1985.
27. Sider, Theodor., *Four-Dimensionalism: an Ontology of Persistence and Time*, Oxford, Clarendon Press, 2001.
28. Tarski, Alfred., "The Semantic Conception of Truth and the Foundations of Semantics", *Philosophy and Phenomenological Research* 4, 1944, pp.341-76.